

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال سوم، تابستان 1991، شماره
مسلسل 22

ماهیت نفس حیوانی و فرجام آن از دیدگاه ملاصدرا

تاریخ دریافت: 91/6/77 تاریخ تأیید: 91/9/25

دکتر سید محمدعلی دیباجی*

مسلم شوبکلانی**

مسئله «ماهیت نفس حیوانی» از جمله مسائل مهجور و غریبی است که اندیشمندان مسلمان چندان به آن نپرداخته و به غور در این مسئله و نگارش نوشته مستقلی درباره آن تمایل نشان نداده‌اند. با این حال، وجود اقوال و عقایدی برجسته در لابلای سخنان آن بزرگواران الهام‌بخش نوشتاری در این بحث است.

تکلیفی که نوشتار حاضر بر ذمه گرفته، نخست، تفکیک نفس حیوانی [که مرتبه‌ای از نفس انسان است] از نفس حیوان است و دوم، فرجام‌شناسی نفس حیوانی است. در تقریر گام دوم، نگارنده ناگزیر از بررسی قوه خیال و مجرد آن، عالم خیال و تحقق آن، مجرد نفوس حیوانی و اثبات این‌همانی شخصی است. لازم به تذکر است که در بررسی مطالب این نوشتار نظریات اندیشمندی مانند ابن‌سینا و شیخ اشراق نیز مورد مذاقه قرار می‌گیرد اما اوج سخن از آن صدرالمتألهین شیرازی

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.

** کارشناس ارشد فلسفه دین.

است.

واژه‌های کلیدی: صدرالمتألهین، روح، نفس، نفس حیوانی، خیال، این‌همانی شخصی، تناسخ.

درآمد

درشگفتم خیالِ عقلانی من با خیالِ وهمانی یک حیوان چقدر تفاوت دارد! و نیز اندیشه‌ام در تفکیکِ جانِ حیوانی خویش از جانِ انسانی‌اش وامانده است. بدون سایه‌ای از تردید، نفس حیوانی در جانِ منِ انسانی‌ام ریشه دوانده است. گریزگاهی نیست مگر اینکه در اندیشه‌ای ژرف فروروم و در واکاوی این مرتبه از نفس راه چاره‌ای دست و پا کنم. اگر خصلتی حیوانی در «من» ریشه دوانده باشد، عواقبی دهشتناک در پیش است که نخست آن، همپالگی با چهارپایان است، اگر از آنها پست‌تر نشوم. **(اشاره به فرقان: 44)**

هرگاه از بازخوانی تاریخ برمی‌گردم، حیرانم که چگونه سگی به سبب همراهی مردان خدا پا به عرصهٔ معرفت می‌گذارد و چگونه، گروه‌گروه، فرزندان آدم از عرشهٔ توحید جامی‌مانند، به خصایص انسانی پشت می‌کنند و به خصایل حیوانی خود می‌گیرند. دغدغهٔ ذهنی‌ام موضوع کوچکی نیست، آنچه که ذهن بزرگمردی چون ابن‌سینا را نیز به خود مشغول کرده است. شور تشویق ابن‌سینا را از دل تاریخ می‌شنوم: «اگر ما را دانسته نباشد که مردم چه بُود و کسی ما را بازنماید که مردم جانوری بُود گویا؛ باید که نخست دانسته باشیم معنی جانور و معنی گویا!»

(ابن‌سینا، 8383، ص 8)

خیال‌پردازی‌هایم که گُل کرد، به خود نهیب

می‌زنم: بگذار دمی صدرايي بينديشم. بگذار ببينم چگونه می‌توان با ملاصدرا از پشت پرده این خیالات سخن گفت یا به حربه اندیشه وی این پرده را درید.

بی‌شک، نفس‌شناسی خبیره راه می‌طلبد و فلسفه-ورزی در فرجام نفس حیوانی بدون توجه به اندیشه بزرگانی چون ملاصدرا به انجام نخواهد رسید. از این رو، نوشتار حاضر همتی از سر صدق است تا شاید پاسخ سؤالات پیچیده بحث از نفس حیوانی را در پرونده سخنان ملا محمد شیرازی، صدرالمتهین، بازخوانی کند.

الف. ماهیت نفس حیوانی

1. ماهیت نفس

با توجه به اینکه پیوند بین حقیقت هر شیء با تعریفی که از آن ارائه می‌شود انکارناپذیر است، در این بخش از سخن، تعاریف ارسطو و ابن‌سینا از نفس در کنار تعریف ملاصدرا - که بر اساس اصول حکمت متعالیه، به‌ویژه حرکت جوهری، شکل گرفته است - ارائه می‌شود.

پرسش از ماهیت نفس و چگونگی ارتباط آن با جسم، حجم زیادی از آثار متفکران بزرگی، چون افلاطون، ارسطو، ابن‌سینا، شیخ اشراق و صدرالمتهین، را به خود اختصاص داده است؛ ارسطو و پیروانش نفس را جوهری مادی می‌دانستند که صورت بدن و کمال اول بدن شمرده می‌شود و بدن برای نفس جسم طبیعی و ابزاری برای فعلیت بخشیدن به قوای نفس است (ارسطو، بی‌تا، ص 29)، با این توضیح که مرادش از حیات این است که جسم تغذیه نماید، رشد کند و فساد پذیرد. آنگاه که ارسطو بیان

می‌کند: نفس بالضروره جوهر است، بدین معناست که صورت برای جسمی طبیعی است که حیات بالقوه دارد. از طرفی جوهر صوری کمال است. پس، نفس کمال برای جسمی است که حیات بالقوه دارد؛ **(همان)** چنان‌که برندگی برای تبر کمال است. **(همان، ص 30)**

ارسطو معتقد است در جوهر مرکب یک جسم طبیعی (بدن) که برخوردار از حیات باشد و اصل و مبدأ حیات آن نفس (پسوخته) نامیده می‌شود، نمی‌توان [مزاج] بدن را همان نفس دانست، زیرا بدن حیات نیست بلکه چیزی است که حیات دارد. پس، بدن به عنوان ماده نسبت به نفس است، درحالی‌که نفس نسبت به آن صورت یا فعل است. از این‌رو، ارسطو در تعریف نفس از آن به عنوان کمال یا فعل بدن سخن می‌گوید که حیات بالقوه را داراست. اما این بدان معنا نیست که چیزی وجود دارد فاقد نفس و قابلیت دارد که صاحب نفس گردد، بلکه نفس تحقق بدن است و از آن جداشدنی نیست. درنتیجه، نفس علت و اصل بدن زنده است. **(اقتباس از کاپلستون، 7575، ج 1، ص 373)**

ابن‌سینا سعی می‌کند تا کاستی‌های تعریف ارسطو را از دو جهت جبران کند: یکی از نظر اطلاق جوهر بر نفس **(برای توضیح بیشتر ر.ک. طاهری، 8389، ص 31)** و دیگری از نظر شمول تا با آموزه‌های دینی هماهنگ باشد. وی در تعریف نفس می‌نویسد:

نفس اسم مشترکی است در دو معنا: معنایی که مشترک بین انسان، حیوان و نبات است و معنایی که مشترک بین انسان و ملائکه است. تعریف اول عبارت است از «کمال جسم طبیعی آلی ذی حیاة بالقوة» و تعریف دوم به این

است: «أنه جوهر غير جسم هو كمال محرك له
بالاختيار عن مبدأ نطقي، أي عقليّ بالفعل
او بالقوة». (8989، ص 241-242)

خواجه طوسی عبارت «کمال اول لجسم طبیعی»
را مشترک می‌داند و فصل نفس ارضی ° اعم از
نباتی، حیوانی و انسانی- را «ذی حیاة بالقوة»، و
فصل نفس فلکی را «ذی إدراك و حركة» معرفی

می‌کند. (طوسی، 7575، ج 2، ص 290-291)

کنکا و عقلي پیرامون نفس و ابعاد وجودی
آن از مباحث پربار حکمت صدرایی است.
ملاصدرا در کتب و رسائلش دیدگاه اندیشمندان
گذشته، به ویژه ابن‌سینا، را در باب ماهیت
نفس مورد بازبینی جدی قرار داده است.
البته، نباید غافل بود که نظر استقلالی
ابن‌سینا به نفس بر نگاه ارسطو، که نفس را
جزئی از جوهر مرکب می‌دانست، برتری دارد و
گامی به جلوست. با این حال، قول به «روحانیه-

الحدوث» بودن نفس کاستی‌های خود را دارد، از
جمله اینکه چگونگی تعلق نفس به جسم و
چگونگی استکمال نفس مشخص نیست. اما ملاصدرا
نگاهی نو ارائه می‌کند که در آن نگاه نفس
از جسمانیت تا جنسی از سنخ ملکوت توان
حرکت دارد.

آن فیلسوف فرزانه بر این سخن باور دارد
که نفس موجود بسیطی است. پس، جنس و فصل و،
در نتیجه، تعریف حدی ندارد اما به سبب آنکه
دارای افعال و آثار و انفعالات است، می‌توان
از راه تعریف رسمی به حقیقت آن نزدیک شد و
بر وجودش برهان آورد. (صدرالدین شیرازی،

1911، ج 8، ص 6) به هر حال، وی تعریف ارسطو و بوعلی‌سینا از نفس را با عبارت «کمال أول لجسم طبیعی آلی ذی‌حیة بالقوة» می‌پذیرد؛ (همو، ج-1363، ص 514) با این تفاوت:

1. بر مبنای گذشته، نفس جوهر مجرد مستقلی است که تعلق به بدن عرض آن به حساب می‌آید. در نتیجه، اضافه ذات نفس به بدن ذاتی آن نیست بلکه امری عرضی است؛ چنان‌که در تعریف بنا از اضافه به بنا فروگذار نشود، در حالی‌که ملاصدرا نفسیت نفس را به نحوه وجود خاص آن می‌داند که عبارت است از یک حقیقت تعلقی. در نتیجه، نمی‌توان برای نفس، در عالم طبیعی، ذاتی صرفنظر از اضافه مذکور تصویر کرد. (همو، 1911، ج 8، ص 11-12 و 376-377)

توضیح آنکه تعلق بین دو شیء یا عرضی است، بدین بیان که تعلق خارج از ماهیت و نیز خارج از وجود به آن دو اضافه می‌شود مانند پدر و پسر که دو امر مضافاند و برای پدر ماهیت و وجودی است بدون تکیه به پسر که بدان اضافه می‌گردد. بدیهی است که تعلق نفس به بدن مانند اضافه پدر به پسر نیست. و گاه تعلق آن دو ذاتی است؛ در این صورت، گاه تعلق ذاتی در ماهیت شیء اخذ می‌شود مثل پسر بودن و گاه در وجود اخذ می‌شود که شق دوم خود دو صورت دارد یا هم در حدوث و هم در بقا اخذ شده است، مانند ماده و صورت که صورت چه در بقا و چه در حدوث در وجود و تشخیص خود به ماده‌ای مبهم نیازمند است، یا تنها در حدوث اخذ شده نه در بقا، مانند تعلق نفس و بدن که نفس تنها در حدوثش به

بدن [طبیعی] نیازمند است و در اثر حرکت جوهری به مرتبه عقل هیولایی می‌رسد و نیازی به بدن [طبیعی] ندارد.ⁱ (الأملی، بی‌تا، ص 392)

2. ملاصدرا مراد از «آلی» را به گونه‌ای بیان می‌کند که نفوس سه‌گانه بلکه نفس فلکی را نیز شامل می‌شود؛ چراکه مرادش از آلت قوه است. (1911، ج 8، ص 77) در این صورت، به توجیهاات ابن‌سینا برای شمول تعریف بر نفس فلکی (همان، ج 8، ص 88؛ ابن‌سینا، ب-0404، ج 2، ص 11) نیازی نیست.

2. تفاوت نفسⁱⁱ و روحⁱⁱⁱ

نخست آنکه مراد از تفاوت نفس و روح در این مقام ادعای وجود نوعی دوگانگی نیست، چنان‌که مراد اختلاف در تعبیر نیست. بلکه مراد این است که چه نسبتی بین روح و نفس در واقع برقرار است. نصوص دینی، افزون بر نفس، از وجود روح نیز خبر می‌دهند، روحی مجرد و کمال‌یافته که پیش از بدن خلق شده، به زمین نزول می‌کند و

1. روشن است که تعلق نفس به بدن به‌گونه‌ای نیست که سرنوشت یک طرف (نفس) به طرف دیگر (بدن) وابسته باشد و با از بین رفتن یکی وجود دیگری به مخاطره افتد و نیز به‌گونه‌ای نیست که نفس در بقا و قابلیتش برای حرکت جوهری بی‌نیاز از بدن باشد. از این‌رو، سخن این بزرگوار در تفسیر تعلق عرضی و ذاتی از دیدگاه حکمت متعالیه - اگرچه سهم بسزایی در روشن شدن بحث دارد - مورد خدشه است. بدین جهت در ترجمه کلامش قید طبیعی آورده شد تا نارسایی کلام جبران گردد. بی‌شک، نفس در جریان برزخی و اخروی خویش و نیز در اتصال به کون عقلی بدون بدن نیست.

ii. Soul.

iii. Spirit.

با تن همراه می‌شود.¹ البته، اندیشمندان اسلامی در فلسفه، کلام و عرفان معانی دیگری نیز برای روح تعریف کرده‌اند، مانند روح بخاری، روح حیوانی ناشی از قلب صنوبری شکل و ساری در تمام اعضا و اجزای حیوان، (صدرالدین شیرازی، 1911، ج 4، ص 154) جسم لطیفی که شبیه جریان نور چراغی متحرک در اتاقی تاریک یا جریان خون در رگها بر جسم دمیده شده است. (برای توضیح بیشتر ر.ک. حسن‌زاده آملی، 1369، ج 5، ص 003 تعلیقه؛ و نیز. همو، 1362، دروس 129 و 030)

از روح بخاری که بگذریم، دیدگاه صدرالمتألهین در مورد روح به همان معنایی که در نصوص دینی آمده قابل نقد و بررسی است؛ ملاصدرا در برخی موارد روح را به معنای نفس به‌کار می‌برد، آنجا که می‌نویسد:
 هر آنچه که انسان به سبب حواس خویش درک می‌کند اثری از آن به سمت روح بالا می‌رود [اثری در نفس باقی می‌گذارد]. (ب-0360، ص 293)

و گاه روح را مرحله‌ای از کمال نفس می‌داند، آنجا که حکمت مشرقی را به زبان اهل زمین می‌نویسد:
 نفس، از آن جهت که نفس است، آتشی معنوی است، آتش فروزان و خردکننده خدا که نه تنها ظاهر جسم را می‌سوزاند بلکه بر باطن

1. برای نمونه اعراف(7)، آیه 172؛ و از جمله روایات مرتبط با این بحث: كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ (مجلسی، 1404، ج 16، ص 433)؛ خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِأَلْفِي عَامٍ (همان، ج 47، ص 357)؛ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَا نَزَلَ مِنْهَا (همان، ج 6، ص 449).

و جان انسان نیز نزدیک می‌شود. ... و آتش
 نفس پس از کمال یافتن و ترقی به مرتبه
 روح نور محضی می‌گردد که هیچ ظلمتی و
 [در نتیجه] هیچ سوزاندنی با آن نیست.
 (همان، ص 898)

اما در مرحله متأخر تفکرات وی با جمله‌ای
 آشنا می‌شویم که وجود سابق روح بر جسم را
 می‌پذیرد. صدرالمتألهین در کتاب مشاعر می-
 نویسد:

[با توجه به این اخبار نقل شده، واضح
 گردید که] برای ارواح بودنی است سابق بر
 عالم طبیعت، و در اعتقاد ما، عقول مقدس و
 ارواح کلی، به بقای خداوند باقی هستند.¹
 (الف- 1363، ص 61)

همین سخن با صراحت بیشتری در اسرارالآیات
 نیز آمده است؛ ملاصدرا بیان می‌کند که جمهور
 فلاسفه از درک حقیقت روح و ماهیت نفس به
 احوال و عوارض بدن بسنده کرده‌اند و به
 صفات مشترک با حیوانات مانند ادراک
 پرداخته‌اند و آن هنگام که در پی اثبات
 بقای نفس برآمده‌اند، چنین استدلال کرده‌اند:
 نفس انسانی محل شناخت و علم است و علم
 قابل انقسام نیست. پس، نفس نیز تقسیم‌پذیر
 [و فاسدشدنی] نیست. گذشته از آنکه بر چنین
 استدلالی انتقادهایی وارد است، هنگامی که
 سخن از بودن نفس قبل از بدن به میان می-
 آید، اساساً قادر به اقامه برهان بر چنین
 واقعیتی نیستند، پس، منکر آن می‌شوند.
 (الف- 0360، ص 747) صدرالمتألهین در کتاب
 عرشیه به این نیز اکتفا نکرده، در دفاع از

1. اگر سخن درستی باشد که کتاب مشاعر از کتب
 متأخر وی است.

تقدم روح بر بدن، بر مشائین می‌تازد؛ وی می‌نویسد:

درشگفتم از اکثر فلاسفه و پیروان ارسطو
مانند ابن‌سینا و آنها که در راه بوعلی
گام نهاده‌اند که چگونه با قاطعیّت بودن
نفس قبل از بدن را انکار کرده‌اند،
درحالی‌که به بودن و بقای نفس بعد از بدن
اقرار دارند. (1361، ص 274)

با این حال، بی‌شک، حکیم بلندآوازه
شیرازی باور دارد که جمع بین روح مجرد و
نفس «جسمانیة الحدوث» (ب-0360، ص 221) به سادگی

امکان‌پذیر نیست، اگر نگوییم جمع بین
نقیضان است. وی می‌کوشد اعتقاد دینی‌اش به
روح را با نظریه فلسفی خویش آشتی دهد،
مانند اینکه می‌نویسد: «انسان عقلی همان
«روح» است که در آیه وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي
(حجر: 29) آمده است». (1911، ج 9، ص 329؛ ب-0360،

ص 302؛ ب-1363، ص 93-94) شاید به سبب همین
تفسیر است که ملاصدرا در توصیف نفس انسانی
می‌نویسد: «النفس الإنسانية لكونها من سنخ الملكوت فلها وحدة جمعية هي

ظلّ للوحدة الإلهية». (ج-1363، ص 333) خلاصه آنچه مرحوم
آخوند قصد دارد برساند، این است:

نفس انسانی مقامات و درجات فراوانی را
از ابتدای تکوین تا پایان کار در پیش
دارد؛ ... در آغاز، تعلق آن به بدن جوهری
جسمانی است. سپس، به تدریج، آن جوهر رو به
کمال رود و در خلقت، احوال گونه‌گون یابد

1. انسان در طی مراحل تکاملی خویش و مطابق با
عوامل سه‌گانه، سه نشئه دارد. در نتیجه انسان در
هر مرحله نامی به خود می‌گیرد: طبیعی، نفسانی و
عقلی. (صدرالدین شیرازی، 1181، ج 9، ص 96-97)

تا آنکه به ذات خود بایستد و از این جهان به جهان آخرت بپیوندد. پس، نفس انسانی در پیدایش خود جسمانی است و در بقای خویش روحانی (جسمانیة الحدوث، روحانیة البقاء). در نخستین مرحله تکوینش قوه‌ای جسمانی است، سپس صورت طبیعی، آنگاه نفسی دارای حس بر طبق مراتب ادراک است، سپس ذاکره، بعد ناطقه و سرانجام عقل عملی، آنگاه عقل نظری با درجاتی که در آن است از عقل بالقوه تا آنکه عقل بالفعل و عقل فعال در او حاصل آید. این، همان است که در آیه قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (اسراء: 85) با خدا نسبت پیدا کرده است.¹ (1361، ص 255)

بر این اساس، مراد از تقدم روح بر بدن تقدم عقلانی است نه حتی وجود نفسانی، چراکه نفس در ادامه حرکت تکاملی جسم حاصل می‌شود. اما به نظر می‌رسد برداشت این تفسیر از لابلای سخنان ملاصدرا تسلیم شدن در مقابل مشکل و پذیرش اصل اشکال است. در نظر نگارنده متن، راه حلی که می‌تواند روشنگر مسئله باشد غافل نشدن از سیر عرفانی بحث است. خلاصه سخن آن است که جسمانی بودن نفس با تنزل او از عالم ملکوت تنافی ندارد، اگرچه کیفیت وجود نفس در عالم ملکوت² که نام روح گرفته است- با کیفیت وجود نفس در عالم طبیعت تفاوت دارد، به‌گونه‌ای که نفس در عالم ملکوت به عنوان موجودی عقلانی و بسیط حضور دارد که نیازمند محل و بدن نیست. بسط کلام، الگوگیری از تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا

1. ملاصدرا در شواهد الربوبیه نیز روح را یکی از مراتب عالی نفس می‌داند (ب-1060: 198).

بِقَدْرِ مَعْلُومٍ» (حجر: 21) است. علامه طباطبایی؛ در تفسیر این آیه با ژرفنگری به نکاتی اشاره دارد، که به دلیل اهمیتش در وضوح بحث آورده می‌شود. ایشان می‌فرماید که مراد از واژه شیء معنای عامی است که شامل فرد انسانی می‌شود. حال باید دید معنای خزینه‌ها از يك فرد زید چیست، و چگونه از این فرد آدمی نزد خدا خزینه‌هایی وجود دارد. این معنا تنها با توجه به معنای نزول فهم می‌شود. بی‌شک، مراد نزول به معنای افتادن از جایی بلند نیست. نزول زید به معنای خلقت اوست. نوع خلقت توأم با صفتی است که تنها کلیدواژه مصیب بدان معنا نزول است. از سویی دیگر، خداوند این نزول را همراه با «قَدْر» کرده است، همراهی درهم‌تنیده. به بیانی ساده‌تر، قَدْر زید از خلق او جدایی‌ناپذیر است. به همین سبب، آیه با حصر آمده است. این حصر می‌رساند که کینونت و ظهور زید به وجود توأم با همان حدود و اندازه‌های معلومی است که دارد. پس، وجود زید وجودی است محدود و متمایز از عمرو، اسب، آسمان و... اگر این حد و این قدر نبود، این تعیین از بین می‌رفت و هر چیزی می‌شد همه‌چیز. نکته آخر اینکه خدای تعالی، قدر را به وصف معلوم توصیف نموده است، بدین معنا که هر موجودی قبل از نزولش معلوم‌القدر است. آنگاه علامه نتیجه می‌گیرد:

کوتاه سخن اینکه قدر هر چیزی از نظر علم مشیت مقدم بر خود آن چیز است؛ هر چند که به حسب وجود مقارن با آن و غیرمنفک از آن است. این نکته هم که روشن شد، اینک، می‌گوییم خدای تعالی در جمله «عَثْنَا خَزَائِنَهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ» این معنا را اثبات

نموده که هر چیزی، قبل از نزولش به این عالم و استقرارش در آن، خزینه‌هایی نزد او دارد و قدر را بعد از آن خزینه‌ها و همدوش نزول دانسته است. بنابراین، هر چیزی قبل از نزول مقدر به قدر و محدود به حدی نیست، و در عین حال باز همان شیء است. (7477، ج 12، ص 143-145)

بدین ترتیب، وجود ملکوتی نفس از خزینه علم الهی [اعیان ثابته] به عالم عقول و عالم مثال^۵ به‌گونه‌ای که هر یک خزینه قبلی خویش است- تنزل می‌یابد و آنگاه به عالم طبیعت هبوط می‌کند، درحالی‌که مرحله عینی خلقت به همان اندازه و حدی است که در مقام واحدیت نزد ذات خداوندی معلوم بوده است. آنچه تقریر شد اشاره‌ای به قضا و قدر الهی، و خزائن الهی مافوق عالم شهود است. حال، سخن در این است که وجود نفس در خزائن الهی قبل از عالم طبیعت بدین معنا نیست که نفس در آنجا به همین خصوصیت نفسانی عالم طبیعت موجود باشد بلکه ظهور نفس در عالم حس با ظهورش در عالم عقل نیز تفاوت دارد، چنان‌که ملاصدرا می‌نویسد: «کینونت نفس در عالم عقل با کینونت آن در عالم طبیعت متفاوت است؛ در آنجا هیچ‌گونه حجاب و مانعی از رسیدن به کمال عقلی نوعی خود ندارد اما کثیری از خیرات [مانند درک مقام توحید و تعلیم اسمای حُسنی و اسم اعظم] وجود دارد که بدون هبوط نفوس به ابدان کسب نمی‌شود». (1911، ج 8، ص 333-554) این تعبیرات عرفانی شاید رسایی بیشتری پیدا کند، اگر به توضیح علامه طباطبایی از موضوع مورد بحث نگریسته شود؛ وی ضمن اشاره به روایاتی که بر وجود نفس در عوالمی قبل از عالم ماده دلالت دارند،

با بیانی نزدیک به سخن ملا صدرا، سخنانی دارد که در تفاوت نفس و روح راهگشاست، چراکه ایشان معتقد است روح از عالم بالاست و چون نزول یابد و در شیء حلول کند، وصف طبیعت به خود می‌گیرد. پس، باید پله‌پله مراحل کمال را طی کند تا دوباره به بالا صعود نماید:

حقیقت روح و ملکوت از عالم ماده و جسم نیست بلکه از عوالم بالاست که نحو تعلقی به ماده پیدا کرده است؛ نطفه ملکوت دارد، علقه ملکوت دارد، سنگ و درخت و آب و زمین هر یک ملکوت دارند. تمام این جان‌ها و ملکوت‌ها از این عالم جسم و جسمانیت نیست بلکه از عوالم فوق است. هر کدام به حسب خود از نقطه خاصی نزول کرده و نحوه تعلقی به ماده پیدا نموده‌اند؛ از جمله نفس انسان از عوالم مجرد بالاست و چون دید جهاتی از کمال که به واسطه مجرد بودن نمی‌تواند کسب کند و به دست آورد و آن جهات در عوالم کثرت پایین است، لذا برای به دست آوردن کمالات کثراتی، رو به پایین نزول نمود و پس از کسب آنها دو باره به بالا صعود نموده، به حضور حق نائل می‌شود.
(حسینی طهرانی، 8488، ص 240)

[روح یا نفس] در هنگام نزول به این عالم در مسیر خود از هر عالمی که عبور کند، رنگ آن عالم را به خود می‌گیرد و از هر مرحله‌ای که بگذرد فرد آن مرحله می‌گردد. چون در قوس نزول به عالم مثال رسد، عیناً مانند یکی از موجودات مثالیه دارای صورت می‌شود و یک فرد از افراد عالم مثال است. و چون به این عالم طبع و ماده می‌رسد، عیناً یک فرد مادی است، مادی محض است. حقیقت او نطفه است و آن روح مجرد آنقدر نزول نموده که اینک فقط روح نطفه شده است و آن روح نطفه در اثر حرکت

جوهریه به صورتها و ماهیتهای مختلفی
تبدیل و تغییر می‌یابد، تا دومرتبه از
ماده می‌پزد و مجرد می‌شود و آن وقتی است
که در جنین، حرکت و جنبش اختیاری پیدا
می‌شود و روح به وجود می‌آید. (همان،
ص241)

3. تفاوت نفس حیوانی و نفس حیوان

در نظرگاه صدرایی، اگرچه نفس حیوانی و
نفس حیوان در بخشی از امور، مانند حکم به
تجرد، مشترک‌اندⁱ اما نمی‌توان از تفاوت این
دو عرصه غافل شد؛ از جمله تفاوت‌هایی که در
بدو امر کشف می‌شود این است:

1. نفس حیوانی یکی از مراتب نفس انسان
در حرکت جوهری نفس و در سیرش به سوی کمال
است ولی نفس حیوان قوه‌ای است که مجمع همه
ادراکها و اراده‌های حیوانی است؛ توضیح سخن
آنکه گرچه در منطق ثابت شده که انسان نوع-
الانواع است و حیوان جنس متوسط است (برای
نمونه ر.ک. طوسی، 1361، ص29) اما در فرهنگ
صدرایی، انسان نوع متوسطی است که جنس برای
انواع فراوانی در قوس صعود و نزولⁱⁱ انسانی

i. تا آنجا که در تعریف هر دو می‌توان نوشت:
مراد از نفس حیوانی کمال اول جسم طبیعی آلی است
که علاوه بر تغذیه، تنمیه و تولید، احساس و تحرك
به اراده نیز دارد. (ر.ک. ابن‌سینا، 1363، ص93؛
همو، 1429، ص57؛ صدرالدین شیرازی، 1354، ص307؛
همو، 1981، ج8، ص54؛ حسن‌زاده آملی، 1362، ج2،
ص392)

ii. قوس نزول عبارت است از صدور و تنزل تدریجی
وجود از واجب تعالی تا نازلترین مراتب وجود که
همان بسایط جسمانی و عناصر اولیه است و قوس صعود
عبارت است از تکامل حیات از نباتی، به حیوانی و

قرار می‌گیرد. فصل‌هایی که موجب تنوع انسان و فصل ممیز هر نوع انسانی از دیگر انسان‌ها می‌شود خلیات و ملکات فضیلت یا رذیلت انسانی است. برای نمونه، انسانی که شهوت ملکه وی شده ترکیبی است از انسان و فصل شهوت که به صورت خوک ظهور می‌کند. **(برای توضیح بیشتر ر.ک. حسن‌زاده آملی، 1311، ص 795)** این تبدیل نوع در همین دنیا صورت می‌گیرد و پس از مرگ آشکار می‌گردد.¹

2. نفس حیوان نیز مانند نفس انسان در دامنه حرکت جوهری رو به کمال خویش است؛ گرچه نهایت وجود حیوان، تا نزدیکترین گام به انسان یعنی مجرد خیالی و مثالی آن بیش نمی‌رود، نفس حیوانی یک مرحله از حرکت کمالی انسان است؛ محال است صورت طبیعی انسان تا دارای نفس حیوانی نشود به مرتبه نفس انسانی برسد؛ این داستان در انسان چنان است که نفس نباتی در حیوان.

انسانی به سبب قوه و استعدادی که در عناصر نهاده شده و در پرتو فیاضیت و عنایت الهی.

i. تعبیر مولوی چنین است:
 ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از آن خواب گران
 گشته گرگان يك بیک خواهی تو می‌درانند از غضب اعضای تو
 آن سخنه‌های چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دمت
 زانیان را گند اندام نهان خمر خواران را بود گند دهان
 حشر پر حرص خس مردار خوار صورت خوکی بود روز شمار
 سیرتی کان در وجودت غالبست هم بر آن تصویر حشرت واجبست.

3. نفس حیوان به سبب خلقت خویش چنان است که هست اما نفس فرد انسانی که در اثر اعتقادی پست یا رفتاری رذیلانه در حیوانیت خویش مانده نفس حیوانی را به اراده کسب کرده است. از این جهت، انسان گرگنما پستتر از خود گرگ است. **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (اعراف: 179).**

4. تفاوت دیگر نفس حیوان و نفس حیوانی در حشر و بقا ظاهر می‌شود؛ نفس حیوانی در انسان فناپذیر است و نفس حیوانی در حیوان تا روز حشر باقی است. توضیح مطلب مجالی دیگر می‌طلبد.¹

ب. فرجام نفس حیوانی

1. تجرد خیال

سخن نخست آنکه نوشتار حاضر بر این سخن تأکید دارد: مراد از خیالی که در پی بیان تجرد برزخی آن است حس مشترک نیست و اگر عبارتی از ملاصدرا یافت شد که چاره‌ای جز حملش بر حس مشترک نباشد، **(برای نمونه ر.ک. صدرالدین شیرازی، 1911، ج 9، ص 191-192)** گریزگاهش آن است که باور کنی حس مشترک از شئون قوه خیال است، چنان‌که قوه خیال از شئون نفس است. بنابراین، مراد از خیال در این مقام یا خزانه حس مشترک است یا قوه متخیله.

دوم اینکه در این مقام از تجرد خیال تنها به این دلیل بحث می‌شود که از نتایج

i. ر.ک. مقاله «واکاوی مسئله حشر حیوانات از دیدگاه ملاصدرا» از همین نگارنده در همین فصلنامه ش 10.

بحث مجرد خیال این است که اگر نفسی به مرتبه مجرد عقلی نرسد و در مرتبه خیال از بدن جدا شود، تباه نمی‌شود، چراکه خود گوهری غیرمادی است و انقطاعش از ماده موجب فسادش نمی‌شود. نیز با اثبات مجرد قوه خیال، احوال قبر و ثواب و عذاب و احوال برزخ و بعث اجساد و معاد جسمانی توجیه عقلی خواهد یافت، چنان‌که از دیگر لوازم قول به مجرد خیال مجرد نفوس حیوانات است که از تخیل بالفعل برخوردارند.

ابن‌سینا اگرچه ابتدا خیال را به قوه نگهدارنده صوری که حس مشترک از حواس ظاهری گرفته تعریف می‌کند، قوه‌ای که در غیاب محسوسات صور آنها را محفوظ دارد (ب-0404، ج2، ص36)، اما از این نکته غافل نمانده است که خیال افزون بر آن، صورتهای حاصل از ترکیب و تجزیه نیروی متخیله را نیز در خود نگه‌می‌دارد؛ (همان، ج2، ص151) با این وجود، صدرالمتألهین وظیفه‌ای گسترده‌تر از صرف خزانه‌داری بر عهده قوه خیال نهاده است:

قوه خیال قوه‌ای است که شأن [و فعل] آن نگهداری صورتی است که از ماده تجرید شده اما به حد [تجرید کامل] نرسیده است. سپس [این ادراک] منجر به تکثری عرضی می‌شود که آن صورت خیالی برای مثال [ترکیبی از] رنگ و طعم و بو و حرارت است. (صدرالدین شیرازی، 1911، ج8، ص60)

توضیح سخن: در پاسخ‌گویی به این پرسش که وظیفه قوه خیال چیست بین فلاسفه اختلاف شده است. از نظر ابن‌سینا، قوه خیال تنها وظیفه حفظ و نگهداری صور ادراکی را بر عهده دارد و وظیفه ترکیب و تفصیل صور خیالی و ایجاد صورت جدید بر عهده قوه متخیله است (ابن-

سینا، 1363، ص93؛ همو، 8383، ص97، هرچند قوه خیال صورتی که متخیله ایجاد می‌کند را هم در خود بایگانی کند. اما صدرالمتألهین وظیفه خلق صور جدید را نیز به خیال نسبت داده است.

ریشه‌یابی این دو نگرش نشان می‌دهد که ملاصدرا چگونه و از کدام رهگذر مسیر خود را از تفکر سینوی جدا کرده است؛ بر مبنای حکمت مشائی یک قوه نمی‌تواند هم مُدرک و هم خزانه‌دار مدرکات باشد، زیرا قبول غیر از حفظ است و از یک قوه بیش از یک فعل سر نمی‌زند (**ابن‌سینا، 0900، 39**). به نظر می‌رسد سخن درستی باشد، اگر گفته شود ابن‌سینا به سبب انکار حرکت جوهری و پذیرش حدوث روحانی نفس پذیرای اتحاد نفس با قوای جسمانی نیست و، در نتیجه، به‌گونه‌ای کامل، پاسخ‌گوی این سؤال نیست که چگونه قوای وجودی واحد بعضی مدرک‌اند و بعضی غیرمدرک. به همین سبب است که پاسخ ابن‌سینا به این پرسش نه انکار و نه پذیرش است. واضح‌تر آنکه ابن‌سینا نمی‌تواند به امر ثابتی در حیوانات اشاره کند بلکه می‌گوید: «هنوز به پاسخ این سخن دست نیافتم» (**ابن‌سینا، 1313، ص11**) اما ملاصدرا از طرق مختلفی ثابت کرده است که «نفس با وحدت ذاتش عین جمیع قواست» (**صدرالدین شیرازی، 1911، ج8، ص221**). در نتیجه، نزد وی قوه خیال می‌تواند در عین حافظ بودن مدرک نیز باشد بلکه قوه خیال خود نوعی ادراک شدید است و نفس، با این قوه، خلق صور نیز می‌کند. (**همان، ج8، ص213**) در اینکه چرا حکیم سبزواری در تعلیقه بر کلام صدرایی اصرار دارد خیال را تنها حافظ صور بدانند و ادراک را به حس

مشترک نسبت دهد **(همان، ج 9، ص 191 تعلیقه)**، جای تأمل است اما با قبول چنین مطلبی نیز از اصل سخن دور نشده ایم، زیرا اولاً حکیم سبزواری خود به دأب ملاصدرا بر مجرد تمام حواس باطنی، از جمله حس مشترک، اقرار دارد **(صدرالدین شیرازی، 0360، ص 724 تعلیقات)** و ثانیاً ملاصدرا بر تفاوت جوهری حس مشترک و خیال اصرار ندارد **(همو، 1911، ج 8، ص 214)**.

سخن دوم آنکه مراد از مجرد در فلسفه اسلامی مفارقت و جدایی از ماده است.¹ به همین سبب است که میرداماد لوازم جسم - از بودن در مکان، وضع، جهت، بُعد، بودن در زمان و وقت، و نیز داشتن حد و امتداد - را از امر مجرد نفی می‌کند **(7367، ص 767)**، چنان‌که ابن‌سینا به جوهری مجرد گوید که مانند عقل و نفس نه جسم باشد و نه جزء جسم **(الف-0404، ص 60)**. از ویژگی‌های امر مجرد در نزد صدرالمتألهین خودآگاهی و آگاهی از مجردات دیگر است **(صدرالدین شیرازی، 1911، ج 6، ص 254)**.

پس از آنکه نسیم سخن، نخست از موضوع خیال و دوم از موضوع مجرد گذر کرد، اینک، به اصل بحث، یعنی مجرد خیال از دیدگاه ملاصدرا پرداخته می‌شود.

ملاصدرا در فصلی مستقل دربارهٔ مجرد خیال بحث کرده است. **(همان، ج 3، ص 475)** وی با صراحت هشدار می‌دهد که انکار مجرد خیال مستلزم ابطال بقای نفوسی است که به مرتبهٔ عقل

1. برای نمونه، مجرد نفس از مسائل فلسفی و به معنای عاری بودن نفس از ماده و عوارض و لواحق و احکام آن است.

نرسیده اند و نیز موجب انکار معاد جسمانی و حشر اجساد است. (همان، ص 486-477) برخی از برهان‌های ملاصدرا بر مجرد خیال عبارت است از:

برهان اول. صور خیالی دارای وضع¹ نیستند و هرچه دارای وضع نیست در چیزی که دارای وضع است حاصل نمی‌شود. پس، قوه خیال مجرد است. صدرالمتهلین در تقریر این برهان می‌نویسد:

خلاصه سخن آنکه صورت خیالی دارای وضع نیست و آنچه دارای وضع نباشد حصولش در امر دارای وضع ممکن نیست. پس، حصول صورت خیالی برای قوه جسمانی و مادی ممکن نیست، نه به نحو قبول و نه با مابینت وضعی. از سویی دیگر، مدرک این صورت قوه عاقله نیز نمی‌تواند باشد، زیرا مدرکات عقلی کلی و انقسام‌ناپذیرند [حاصل آنکه قوه خیال و صورت خیالی هر دو مجردند]. (همان، ص 488)

برهان دوم. آدمی صوری مانند دریایی از جیوه را که در خارج تحقق ندارند تخیل می‌کند. اگر چنین صورت خیالی در مغز حلول کند، انطباع صغیر در کبیر رخ می‌دهد. برای رهایی از این معضل باید قوه خیال قوه ای مجرد باشد و قیام صور خیالی به آن قیام صدوری به نفس. ملاصدرا به این برهان اشاره دارد:

بعضی از صور خیالی ما مانند تصور دریایی از جیوه یا کوهی از یاقوت در خارج

1. وضع به معنای قابل اشاره حسیه است و به معنای نسبت اجزای چیزی با یکدیگر نیز آمده است، چنان‌که به معنای نسبت چیزی با یکدیگر و با خارج هم آمده است. (حسن‌زاده آملی، 1322، ج 2، ص 213)

وجود ندارد. این صور خیالی اموری وجودی-اند. ... محال است چنین صورتهای خیالی به سبب حجم زیادشان در قوه‌ای مادی با مقداری محدود منطبق باشند. (همان، ص 488-479)

برهان سوم. انسان بسیاری از امور متضاد را درک کرده، به تضاد بین آنها حکم می‌کند، درحالی‌که اجتماع دو امر متضاد در اجسام و مواد محال است، زیرا اجتماع دو ضد در موضوع واحد است. نتیجه آنکه باید محلی که این دو ضد در آن حضور می‌یابند یعنی قوه خیال مجرد باشد. (همان، ص 482-483)

مهم‌تر از اصل مجرد خیال، پیامدهای آن است که با ژرفنگری کشف خواهد شد:

پیامد اول. آنکه از مجرد قوه خیال، به عنوان قوه قدرتمندی در حیوان، به مجرد نفس حیوانی - که از مراتب نفس انسانی است - پل زده می‌شود، چراکه نفس انسان جامع جمیع کمالات نفوس فرودست است با زیادتی عقل. پیامد دوم. آنکه با قبول مجرد خیال باید اقرار کرد که همه احکام امر مجرد از جمله فناپذیری و بقای خیال پذیرفتنی است. بنابراین، خیال در دنیا چشمه‌ای جوشان‌تر از حواس ظاهر و در قیامت نشئه‌ای [عالمی] بالاتر از دنیا است.

بدیهی است توضیح این دو پیامد در پی می‌آید و از لابلاي ادامه سخن فهم می‌شود و مستند می‌گردد.

2. عالم مثال

عالم خیال یا مثال از جمله مسائلی است که از زمان شیخ شهاب‌الدین سهروردی در آموزه فکری حکمای مسلمان جایگاهی ویژه یافت، گرچه نتوان انکار کرد که مکتب

عرفانی ابن‌عربی در شناسایی آن با شیخ همگام بوده است. با این حال، جای ابهام و تعجب است که چگونه شیخ سهرورد اعتقاد به خیال متصل را از ابن‌عربی به یادگار نگرفته است.^۱ در ذیل دو نمونه از سخنان ابن‌عربی تقدیم می‌شود:

- ابن‌عربی عالم خیال را یکی از «حضرات پنج‌گانه» می‌دانست. (ر.ک. جرجانی، 0300، ص 39؛ قیصری، 7575، ص 90؛ سید حیدر آملی، 8368، ص 559؛ نیز ر.ک. قونوی، 1311، ص 00-11) بی‌شک، این بخش از سخن وی اشاره به خیال منفصل دارد.

- ابن‌عربی از خیال متصل نیز غافل نمانده است؛ وی خواب را نمونه‌ای از بی‌کران جلوه‌های حضرت خیال برشمرده، می‌نویسد:

خدا خواب را در عالم حیوانی تنها به این خاطر قرارداد که هرکس بتواند حضرت خیال را مشاهده کند و بفهمد که عالم دیگری شبیه عالم حسی وجود دارد. (ابن‌عربی، بی‌تا، ج 3، ص 898)

با این وجود و از میان حکمای اسلامی، نباید از نگاه بدیع شیخ اشراق به هستی و تصویرسازی عالم خیال در قوس نزول غافل شد که زمینه‌ساز گام‌های بعدی ملاصدرا و راهگشای

i. خیال در ابن‌عربی دو معنای نه به‌گونه‌ای متمایز و نه‌چندان درهم تنیده دارد: معنای اول همان «ماسوی‌الله» است. در این معنا، خیال همان تجلی خداوند است که ابن‌عربی از آن به «نفس رحمانی» تعبیر می‌کند. در این معنا، همه عالم خیالی بیش نیست. معنای دوم، مرتبه واسطه (برزخ) میان مراتب است، خواه مراتب عالم کبیر (جهان) باشد خواه مراتب عالم صغیر (انسان). در جهان‌بینی ابن‌عربی، هم جهان و هم انسان هر دو بیش از دو ساحت دارند. (برای توضیح بیشتر ر.ک. کرین، 1990، ص 320 به بعد)

مسئله معاد جسمانی بر مبنای مجرد بُعد خیال شد. وی اثبات می‌کند که فیض وجود قبل از رسیدن به عالم ماده باید جمیع مراتب عقلی، برزخی و مثالی را، چونان جریان آبی از سرچشمه جوشان سوی جوی (رعد: 77)، طی کند، چنان‌که صدرالمتألهین بر سخن شیخ اشراق مهر تأیید زد و عالم مثال منفصل را یکی از مراتب چهارگانه هستی، یعنی مراتب الوهیت، عقول، نفوس و طبیعت، دانست. (صدرالدین شیرازی، 1911، ج 6، ص 277)

شگفتی کلام شیخ اشراق و شارحان وی، از علامه شهرزوری و علامه شیرازی، اینجاست که، از سویی، باور دارند نفس در مقام ادراک صور و اشباح جسمانی رنگ عالم خیال مطلق و مثال منفصل را به خود می‌گیرد و بعد از اتصال به صور شبیحی و حقایق موجود در برزخ مطلق ثمره این معراج را ارائه می‌کند و، از سویی دیگر، باور دارند که قوه خیال مجرد نیست. به تعبیر دیگر، شیخ اشراق، از سویی، به مثال و خیال منفصل در قوس نزول معتقد است (سهروردی، 7575، ج 2، ص 234؛ و نیز ر.ک. شیرازی (قطب‌الدین)، 7575، ص 493) و، از سویی دیگر، برزخ صعودی را انکار می‌کند. با آگاهی از این دو جهت سخن اشراقی، جای این سؤال باقی است که قوه خیال مادی چگونه تاب و توانایی ادراک صور مجرد را داراست، درحالی‌که اثبات مجرد مدرکات خیالی و صور ادراکی ملازم با مجرد فاعل مباشر این صور است. گویی این جماعت از حکما نظر به وجود اشکالاتی که قادر به پاسخگویی آن نبوده‌اند، سنخیت مدرک و مدرک را لحاظ نکرده‌اند. (ر.ک. بهایی لاهیجی، 7372، ص 50)

اما ملاصدرا عالم مثال را هم در قوس نزول و هم در قوس صعود تصویر کرده است. وی با تصویر عالم مثال در قوس نزول، برخلاف استادش میرداماد، که می‌نویسد: «واسطه میانه مجرّد و مادّی به حسب وجود صورت برهانی ندارد». (0300، ص 66)، سخن گفت، چنان-که با تصویر عالم مثال در قوس صعود برخلاف شیخ اشراق گام برداشت. خلاصه سخن صدرالمتألهین این است که فیض وجود مراتب عقل را می‌پیماید، از مراحل برزخی می‌گذرد و به عالم ماده می‌رسد. عالم ماده دارای استعداد کمال به صورت انسان دارای قوه خیال قوس صعود را طی می‌کند. پس از طی مراتب نباتی و حیوانی، با خیال منفصل متحد شده، در اثر این اتصال و اتحاد، حقایق خیالی را مشاهده می‌کند. آنگاه، این صور برزخی را در درون خود به سبب اعمال و نیاتی که منشأ آن است خلق می‌کند. آنچه تقریر شد بیان ساده نگاه صدرایی است که، از سویی، معتقد است ترتیب مراتب ادراک متناظر با مراتب هستی است، پس، از آن رو که هستی به سه عالم، عالم طبیعت و محسوسات، عالم خیال یا مثال، و عالم عقل، مترتب بر همدیگر تقسیم می‌شود، ادراک نیز سه‌گونه است. (صدرالدین شیرازی، 1911، ج 3، ص 362) و، از سویی دیگر، ادراک‌های سه‌گانه را زمینه‌ساز طی سه «کون نفسانی» می‌داند. (همان، ج 9، ص 21)

البته، باید توجه داشت که وجود سه کون طبیعی، مثالی و عقلی برای انسان به لحاظ استعداد وجودی انسان است نه اینکه همه انسان‌ها بتوانند به این سه مرحله برسند،

زیرا به جز اولیای الهی و انسان‌های کامل به مرتبه کون نفسانی عقلی نخواهند رسید، چنان‌که ملاصدرا بدان اشاره دارد. **(همان، ص 194)** بدین ترتیب، نفس، با رهایی از کون طبیعی و حیطة حس، به نشئة کون مثالی می‌رسد و اندک‌اند آنها که به مرتبه کون عقلی وصال یابند که «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا».¹ با پذیرش این سخن که راهبران به کون عقلانی اندک‌اند، اهمیت قول به مجرد خیال در تفسیر حقیقت هستی بیش از پیش خود را نمایان می‌کند، چراکه «اگر برای نفس غیر از قوه عاقله قوه دیگری نباشد، اعتقاد به فنای قوه هیولانی با فساد بدن امر حقیقی است». **(صدرالدین شیرازی، 1911، ج 3، ص 486)** حیوانات، اطفال، انسان‌های شقی، سفیهان و غیر اینان از موجوداتی که حشر برایشان مُحَرَز است اما قوه عاقله ندارند، در دامنة این استنباط جای می‌گیرند. به‌ویژه، به سبب آنچه تبیین شد از مجرد خیال، فرجام انسانی که به مرتبه عقل یعنی به رتبه نفس انسانی نرسید، آشکار می‌شود. با این بیان، می‌توان پی برد که چگونه

1. یعنی هیچ‌کس از شما نیست مگر وارد جهنم می‌شود که بر پروردگارت حتمی و مقرر است. (مریم: 71-72)؛ مراد از ضمیر «واردها» در ظاهر جهنم و در تفسیر عرفانی عالم طبیعت است و این آیه به هبوط نفس از عالم قدسی به عالم جسمانی اشاره دارد. ر.ک. ابن-عربی، 1222، ج 2، ص 14؛ صدرالدین‌الشیرازی، 1366، ج 3، ص 100-101.

ابن‌سینا به سبب انکار تجرد خیال در پاسخ به این سؤال که آیا حیوانات ذات خود را درک می‌کنند، درمانده است (1313، ص 11)، و نیز شیخ به سبب انکار تجرد خیال در بقای نفوس ساده مانند نفوس اطفال و نیز «بُله» متحیر مانده است، چنان‌که ابن‌سینا در جایی نفوس اطفال را سرگردان بین بهشت و جهنم رها می‌کند و در جایی دیگر حکم به فساد نفوس آنها می‌کند (به نقل از صدرالدین شیرازی، 1361، ص 244) و در مورد نفوس «بُله» که هیچ ادراک و معرفتی و به تبع آن هیچ شوقی ندارند به خداوند وامی‌گذارد. (ابن‌سینا، الف-0404، ص 431)

ساماندهی بحث

با تفکری ژرف در هویت نفس حیوانی مجالی برای این اندیشه است که در جان آدمی دو مرتبه از نفس، نفس حیوانی و نفس انسانی، در جنگ مدام هستند. بی‌مجالی از تردید، سخن درستی است که اگر ابرهای باران‌زای رحمت الهی نبودند، اگر خُنکای چشمه محبت پروردگار نبود، و اگر ادراک فقیرانه بشر زیر لایه‌های هوس جا می‌ماند، آنگاه مجالی برای جان نبود که به امری جز خور و خواب و شهوت دل بسپرد. (تال جامع علوم انسانی)

نبرد من سفلی با من علوی در جولانگاه جانم نبردی بدون بُرد و خوف‌انگیز خواهد بود، اگر و تنها اگر برخلاف حکم فطرت خویش برتری من علوی، پیروزی خویشتن انسانی‌ام، را به تشویق ننشینم و برتری من سفلی، تسلط خویشتن حیوانی‌ام، را به فال بد نگیرم. (ر. ک. مطهری، 8389، ج 13، ص 737 - 838؛ جوادی

آملي، 8388، ج 16، ص 367 - 368) ظاهراً در این رینگ رزم هر کدام پیروز میدان شوند نباید برایم تفاوتی داشته باشد اما انکارپذیر نیست که دلم با من علوی است و رابطه‌ای رضایتمند با من سفلی ندارد، چراکه سرانجام جرعه‌نوشان آن عشق‌بازی و فرجام مستشدگان این فرومایگی را، بارها، در تاریخ به نظاره نشسته‌ام.

بی‌مجال‌ی از تردید، خون آشام‌های تاریخ در من سفلی خود شباهتی عجیب با گرگ داشته‌اند. اما باورم شده که خرد‌گیری درستی نیست اگر گرگ را به درندگی‌اش ملامت کنم و انسان‌های گرگ شده را به گرگ ملامت‌شده تشبیه نمایم، چرا که جان حیوان به سبب خلقت خویش چنان است که هست اما فرد انسانی که در اثر اعتقادی پست یا رفتاری رذیلانه در حیوانیت خویش مانده، جان حیوانی را به اراده کسب کرده است. از این جهت، انسان گرگ‌نما پست‌تر از خود گرگ است. **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.** (اعراف: 779)

گرچه گرگ‌نمایی افراد بشری در همین دنیا جلوه‌گر است اما این هویت پنهان در روز قیامت، پس از ترک دنیا، رونمایی می‌شود، آن‌دم که با مرگ پرده‌تزیین از مقابل دیدگان فروافتند، چنان‌که قرآن بدین معنا اشاره می‌کند:

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. (ق: 22)

به او گفته می‌شود این وضع که می‌بینی در دنیا هم بود اما تو از آن در پرده‌ای از غفلت بودی. ما امروز پرده‌ات را کنار زدیم؛ دیدگانت امروز تیزبین شده است.

بر این اساس، دو گونه دسته‌بندی در انواع نفوس حیوانی وجود دارد: یکی اختلاف بین انواع نفوس حیوانی به سبب اعراض جسمانی مانند گرگ و گوسفند، و دیگری اختلاف بین انواع نفوس انسانی به سبب حرکت جوهری نفس و تجسم اعمال و ملکات نفسانی. (صدرالدین شیرازی، 1911، ج 9، ص 254؛ و نیز اشاره به دو گونه تفسیر از آیه تکویر: 5)

به حکم مجرد خیال، روز حشر روز رستاخیز این دو گروه نیز هست؛ مسئله حشر حیوانات درخور واکاوی دیگری است اما خلاصه سخن صدرالمتألهین در وصف حشر نفوس انسانی به صور حیوانی به این است: انسان در بدو ورودش به عرشه خلقت، هیچ نبود (مریم: 9)، درحالی‌که قوه هر سه نشئه را به سبب وجود مشاعر حس، تخیل و تعقل در خود داشت. گویی واقعیت وجود آدمی پشت پرده امکان پنهان است و، به تدریج، از پرده برون خواهد آمد و می‌تواند پله‌های کمال را تا خدایی شدن طی کند. درون انسان حیوانی برزخی نهفته است که با مرگ بدن نمی‌میرد بلکه در روز قیامت به صورتی مناسب معنای کسب‌کرده ظاهر می‌شود. این حیوان حیوان خیالی است نشسته میان حیوان حسی و حیوان عقلی. معاد محشر این حیوان است که به هیئت نیکوسیرتان سپیدرو یا اراذل سیاه‌چهره، و مطابق با ملکاتی که نفس با قوای خویش کسب کرده است، رخ می‌نمایاند. (اسراء: 84؛ مجلسی، 0404، ج 67، ص 209) و نیز بدین ترتیب آنها که آیات الهی را انکار کرده‌اند، فوج‌فوج از قبرها برون آیند و آنچه در باطن نفوس دارند آشکار سازند (عادیات: 9-00). پس، به شکل انواع حیوانی از

جانوران درنده، حیوانات موزی و چهارپایان محشور می‌شوند. (ر.ک. همان، ج 9، ص 227-228) این مسخ شدن نسخ باطن است نه تناسخ ظاهر، درحالی‌که تناسخ به معنای انتقال نفس از یک بدن عنصری به بدنی دیگر مُحال است.¹ با توجه به این باور صدرایی، دو نکته قابل تأمل است و جای بحثی عمیق دارد که نوشتار حاضر به اندکی از آن بسنده می‌کند: نکته اول. حشر برخی انسان‌ها به صورت حیوانی تناسخ نیست.

نکته دوم. معاد جسمانی، به‌ویژه حشر برخی انسان‌ها به صورت حیوانی، منافاتی با «این-همانی شخصی» ندارد.

این‌همانی شخصی

صدرالمتألهین در معاد نظریه خاصی دارد. وی بر اساس اصول حکمت متعالیه قائل است که بدن محشور در روز قیامت عین همین بدن دنیوی است و مُعاد در مُعاد همان انسان است

1. ملاصدرا با مسئله تناسخ به شدت مخالف بوده، آن را با دلائل فلسفی رد می‌کند. وی بر این باور است که بدن حقیقی انسان که پس از مرگ با نفس انسان قرین است از اندیشه و کردار انسان اثر پذیرفته، مطابق با آن شکل می‌گیرد؛ افرادی که خصلت‌های حیوانی «ملکه» آنها می‌شود به صورت همان حیوان درمی‌آیند و در آخرت و حشر هم با همان شکل متجسد و مجسم می‌گردند. گویا مقصود حکمای قدیم و برخی مذاهب معتقد به تناسخ همین تغییر شکل نهاد درونی انسان بوده است. برای توضیح بیشتر ر.ک. صدرالدین شیرازی، 1181، ج 9، ص 2، الباب الثامن فی إبطال تناسخ النفوس و الأرواح.

با مجموع نفس و بدن و با حفظ کامل شخصیت و هویتش. البته، مراد از عینیت وحدت عرفی نیست، تفسیری که منجر به اعاده معدوم یا تناسخ شود، بلکه مراد عینیت و اتحاد فلسفی است، بدین معنا که هر کس آن شخص را ببیند در اینکه او همانی است که در دنیا دیده شک نکند (ر.ک. صدرالدین الشیرازی، 1554، ص376؛ همو، 1911، ج9، ص797 و ص227-228؛ همو، ب-0360، ص267 و 445)، درحالی‌که در او تبدلات و انتقالاتی مناسب با آخرت رخ داده است (ر.ک. همو، 1554، ص376؛ همو، 1911، ج9، ص31 و 884؛ سبزواری، 1911، ج9، ص254 تعلیقه)، چنان‌که در دنیا در اتحاد کسی که در کودکی دیده شده با کسی که در میانسالی دیده می‌شود تردیدی نیست و به اختلاف در عوارض، هیئتها و اجزای فرعی و قعی نهاده نمی‌شود. (ر.ک. صدرالدین الشیرازی، ج9، ص32؛ همو، ج-1363، ص599؛ همو، 1554، ص337-338) شاید این نگاه تفسیری از این روایت باشد: «پس، آن‌هنگام که خداوند متعال مؤمن را قبض روح کرد، روحش در قالبی شبیه قالب دنیوی خود آرام می‌گیرد». (مجلسی، 0404، ج6، ص269-200).

ملاصدرا در نسبت نفس و بدن معتقد به تعلق تدبیری نفس است، یعنی این نفس است که حافظ بدن است نه برعکس. (ر.ک. صدرالدین الشیرازی، 1554، ص515) پس، آنچه در تکامل نوع بدن از عنصری به مثالی و از آن به اخروی رُخ می‌دهد، معلول دگرگونی و رخدادی بنیادی‌تر در خود نفس است.

در این میان، مسئله «این‌همانی» بدن در معاد پرسشی بنیادین و چالشی درخور توجه است (برای نمونه ر.ک. دیباجی-دانیالی، 8388،

ش 3، ص 33-69) اگر با ژرفنگری اندیشه نشود که، اولاً، صدرالمتألهین عینیت را در بدن برزخی و اخروی شرط اعتقاد به معاد می‌داند (ر.ک. صدرالدین الشیرازی، 1554، ص 376) و، ثانیاً، فرق است بین شخصیت فلسفی و شخصیت روان-شناختی. آنچه که موجب می‌شود فرد مرده با فرد رستاخیزشده یکی دانسته شود شخصیت فلسفی است و آنچه موجب می‌شود نمونه شبیه-سازی شده فرد اول با آن فرد یکی دانسته شود، شخصیت در اصطلاح روان‌شناسی است. به تعبیر دیگر، در مسئله قیامت، وحدت شخص ملاک است نه وحدت شخصیت، چیزی که قرآن نیز بر آن تأکید دارد. نتیجه آنکه اگر بر فرض که - در روز رستاخیز فردی صددرصد شبیه من آورده شود که حتی خاطرات ذهنی و صفات اخلاقی‌اش شبیه من باشد، معتقدان به نفس به-درستی سخن رانده‌اند اگر بگویند این همان نیست. (برای توضیح بیشتر ر.ک. مطهری، 8389، ج 4، ص 111-104)

برای روشن شدن بحث که دو بدن دنیوی و اخروی، در عین غیریت، عینیت دارند به این روایت توجه شود:

ابن‌ابی‌العوجاء - که ملحد بود - از امام صادق (ع) در تفسیر آیه «كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» [هرگاه پوست‌های تن آنها [در آتش] بریان گردد [و بسوزد]، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر را بچشند. (نساء: 56)] پرسید: گناه آن پوست‌های دیگر چیست [که باید بسوزند]؟ آن‌حضرت (ع) فرمود: «ویحک! می‌هی و می‌غیرها؛ وای بر تو! [که نمی‌دانی] پوست‌های نو همان پوست‌های سابق است و در عین حال غیر آن است». وی گفت:

مثالی از امور دنیا در این زمینه برای من
 بزن [تا راز آنچه گفته‌ای مشخص شود].
 حضرتش فرمود: «این همانند آن است که کسی
 خشتی را بشکند و خرد کند، دو مرتبه آن را
 در قالب بریزد (دوباره آن را خیس کرده،
 خشت بزند) و به صورت خشت تازه‌ای درآورد،
 این خشت دوم همان خشت اول است و در عین
 حال خشت نوی است.^۱ (مجلسی، 0404، ج 7،
 ص 38)

بنابراین، باید پذیرفت که مسئله بقای
 نفس مسئله این‌همانی دو بدن انسانی را در
 عرصه دنیا و آخرت پاسخگوست، بلکه افزون بر
 آن، حشر انسان مسخ‌شده را نیز تبیین می‌کند؛
 «من» که متناسب با ملکات روحی به صورت
 حیوانی محشور شده است، گرچه دارای اندام
 حیوانی است اما بی‌شک همان «من» است.
 در انجام سخن از این‌همانی، کلامی از
 ملاصدرا که در پاسخ به شبهه آکل و مأكول
 ذکر کرده اما مناسب مسئله اینجا نیز هست،
 آورده می‌شود:

جواب از شبهه آکل و مأكول روشن می‌شود
 به آنچه گذشت که شخصیت هر انسانی [که به
 آن مشخص و معین می‌گردد] به نفس اوست، نه
 به بدنش. آن بدنی که در تشخیص انسان دخالت

۱. در نظر نگارنده، آیه، افزون بر تأیید معاد
 جسمانی، به سنخیت عذاب اخروی با بدن اخروی نیز
 اشاره دارد و روایت، در عین نفی اعاده معدوم، به
 این‌همانی دو بدن در عین غیریت آن دو تفسیر می‌شود.
 به تعبیر علامه طباطبایی: «برگشت حقیقت جواب به
 این است که وقتی ماده چند صورت یکی باشد، می‌توان
 گفت موجود متصور به آن چند صورت یکی است. پس، بدن
 انسان نیز مانند اجزایش مادامی که همان انسان است
 یکی است، هر چند تغییراتی به خود بگیرد». (7477ش،
 ج 4، ص 885)

دارد امری مبهم است و، از این نظر، هیچ تعیین و تشخیصی ندارد و هیچ ذات ثابتی برای آن نیست و لازم نمی‌آید از اینکه مثلاً بدن زید محشور شود، آن جسمی که مأكول درنده‌ای یا انسان دیگری واقع شده است محشور گردد بلکه هر چیزی که نفس زید به آن تعلق گیرد آن بعینه همان بدن اوست که بود. آنچه در اعتقاد به حشر بدن‌ها در روز قیامت ضرورت دارد، آنست که بدن‌هایی از قبرها برانگیخته می‌شوند، به‌گونه‌ای که اگر کسی یکی از آنها را ببیند، بگوید این فلان کس است و بعینه خود اوست یا اینکه او بگوید این بدن فلان است و آن بدن بهمان است، بنا بر آنچه تحقیق آن گذشت. بنابراین، لازم نمی‌آید که وجود زید و هویت او تبدیل پیدا کند، همچنان‌که اگر کسی در خلقت سیما و چهره اش قبح و زشتی و دگرگونی باشد یا اینکه دستش بریده باشد یا کور و پیر باشد، لازم نیست به همان قسمی که از نقصان و دگرگونی خلقت سابقه داشته محشور گردد.

(صدرالدین الشیرازی، 1911، ج 9، ص 200)

نتیجه‌گیری

1. ملاصدرا، با بازخوانی و تقریر کامل تعریف ابن‌سینا از نفس، تبیین نوینی از حقیقت نفس هم‌آوا با مبانی حکمت متعالیه و قول به «جسمانیة‌الحدوث» بودن نفس پرداخت. حاصل کلام وی این است که تعلق نفس به بدن تعلق ذاتی و ترکیب نفس و بدن ترکیب اتحادی است.

2. در تفاوت نفس با تقریر صدرایی و روح با توصیف روایی گفته شد که وجود ملکوتی نفس، پس از هبوط به عالم طبیعت، رنگ این عالم به خود می‌گیرد و از نظر جسمانی حادث است، درحالی‌که در مسیر حرکت جوهری سیر

صعودی را طی خواهد کرد.

3. نفس حیوانی از نفس حیوان بازشناسی می‌شود با این بیان که نفس حیوانی مرتبه‌ای از مراتب نفس انسان است که در پس عبور آدمی از حیوانیت خویش و رسیدن به مرتبه نفس انسانی تحت تسخیر نفس ناطقه درمی‌آید اما اگر انسان با انجام اخلاق رذیله و حیوانی حرکت به سمت تعالی را مسدود کند، نفس حیوانی ملکه انسان می‌شود که صور مسخ‌شده انسان در روز حشر نمود آن است. البته، چنین است که حیوان نیز پس از طی نفس نباتی به مرتبه نفس حیوانی می‌رسد و این کمال نهایی حیوان است.

4. در نظر ابن‌سینا مراد از قوه خیال قوه نگهدارنده‌ی صوری است که حس مشترک از حواس ظاهری گرفته است به اضافه صور حاصل از ترکیب و تجزیه قوه متخیله. اما ملاصدرا وظیفه خلق صور جدید را نیز به خیال نسبت داده است. اغلب حکمای مشائی منکر تجرد خیال‌اند. سخن حق در تعیین دیدگاه ابن‌سینا این است که وی در بدو امر منکر تجرد نفس حیوانی بود، سپس، در حکمت مشرقی خویش، بدان معترف شده است. شیخ اشراق نیز دوگانگی خاصی در دیدگاه دارد؛ وی خیال متصل را مادی می‌داند در حالی که معتقد است نفس صور خیالی را در عالم مثال رؤیت کرده است. اما ملاصدرا قول به تجرد خیال را اصلی از اصول حکمت متعالیه قرار داده، براهینی بر اثباتش آورده است، از جمله اینکه حلول صورت خیالی دریای جیوه در مغز مستلزم انطباع صغیر در کبیر است، مگر آنکه قول به تجرد قوه خیال را باور کنی.

5. عالم مثال عالمی روحانی و مجرد از ماده اما دارای مقدار و شکل، حد فاصل عالم طبیعت و عالم عقل است. جای چنین عالمی در فلسفه مشاء خالی است. شیخ اشراق همگام با ابن عربی قائل به وجود عالم مثال است. شگفتی سخن شیخ اشراق در این است که، از سویی، ادراک صور را حاصل اتصال به عالم مثال می‌داند و، از سویی دیگر، قوه خیال را مجرد نمی‌داند. اما ملاصدرا عالم مثال را هم در قوس نزول و هم در قوس صعود باور دارد. نتیجه آنکه عوالم طبیعت، خیال و عقل زمینه‌ساز سه گونه ادراک و، در نتیجه، سه کون نفسانی هستند.

6. در روز قیامت بدکاران از جمع انسان‌ها سیاه‌چهره، و مطابق با ملکاتی که نفوس آنها با قوای خویش کسب کرده‌اند محشور می‌شوند. این حشر تناسخ نیست و در آن این‌همانی شخصی ثابت است.

منابع

- ابن سینا، حسین، **الحدود** [فی کتاب المصطلح الفلسفی عند العرب]، قاهره، الهیئه المصریه، 1999.
۴. - _____، **الاشارات و التنبیہات** (فی شرح-الاشارات للمحقق الطوسی)، قم، نشر البلاغه، 7375 ش.
- _____، **الشفاء، الإلهیات**، قم، مکتبه آیتالله مرعشی، الف- 1404 ق.
- _____، **الشفاء، الطبیعیات، النفس**، قم، مکتبه آیتالله مرعشی، ب 1404 ق.
- _____، **المبدء و المعاد**، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، 1363 ش.
- _____، **دانشنامه علائی**، بخش منطق و بخش طبیعیات، مصحح مشکوه، همدان، دانشگاه بوعلی، 1333 ش.
- _____، **رسائل اخرى لابن سینا**، هامش شرح الهدایه الاثیری، تهران، 1313 ق.
- _____، **رساله احوال النفس**، پاریس، داربیبلیون، 2929 ق.
- ابن عربی، محی الدین، **الفتوحات المکیه**، بیروت، دارصادر، بی تا.
- _____، **تفسیر ابن عربی**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 2422 ق.
- ارسطو، فی النفس، **محقق عبدالرحمن بدوی**، بیروت، دارالقلم، بی تا.
- الآملی، سید حیدر، **جامع الاسرار**، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1868 ش.
- _____، **دورالفوائد** [تعلیقه علی شرح-المنظومه]، تهران، اسماعیلیان، بی تا.
- بهایی لاهیجی، **رساله نوریه در عالم مثال**، محقق سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، 2322 ش.
- جرجانی، السید الشریف، **التعریفات**، تهران، ناصر خسرو، 7370 ش.

- جوادی آملی، عبدالله، **تسنیم**، قم، نشر اسراء، 1888 ش.
- حسنزاده آملی، حسن، **دروس معرفت نفس**، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 2362 ش.
- _____، **عیون مسائل النفس و شرحه**، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1311 ش.
- _____، **نصوص الحکم بر فصوص الحکم**، تهران، رجاء، 7375 ش.
- _____، **هزار و یک نکته**، نشر فرهنگی رجاء، 1464 ش.
- حسینی طهرانی، **مهر تابان**، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، 1818 ق.
- دیباجی-دانیالی، مقاله «رویکردهای نوین در این همانی شخصی»، **فصلنامه فلسفه دین**، سال ششم، شماره سوم، دانشگاه تهران، انتشارات پردیس قم، 1888 ش.
- سهروردی، شهابالدین، **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**، مصحح هانری کربن، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 7375 ش.
- شیرازی، قطبالدین، **شرح حکمه الاشراق**، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1333 ش.
- صدرالدین الشیرازی، محمدبن ابراهیم، **اسرار الآیات**، مصحح خواجهی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، الف 1360 ش.
- _____، **الحکمه المتعالیه**، بیروت، داراحیاء التراث، 1881 م.
- _____، **العرشیه**، مترجم غلامحسین آهنی، تهران، انتشارات مولی، 1361 ش.
- _____، **المبدء و المعاد**، مصحح آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، 1454 ش.
- _____، **المشاعر**، تهران، کتابخانه طهوری، الف- 1363 ش.
- _____، **تفسیر القرآن الکریم**، محقق خواجهی، قم، بیدار، 1366 ش.
- _____، **رساله الحشر**، خواجهی، تهران، انتشارات مولی، ب 1363 ش.

- _____، **رساله سه اصل**، تهران، دانشگاه علوم معقول و منقول، 1440 ش.
- _____، **الشواهد الربوبیه**، مصحح جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر، ب- 1360 ش.
- _____، **مفاتیح الغیب**، تحقیق محمد خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج 1363 ش.
- طاهری، اسحاق، مقاله «چالش‌های جوهرشناسی ارسطو و آثار آن در تبیین حقیقت نفس»، **فصلنامه قبسات**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1999 ش، ش 58.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، جامعه مدرسین، 7477 ش.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، **اساس الاقتباس**، دانشگاه تهران، 1361 ش.
- فیاضی، غلامرضا، **علم النفس فلسفی**، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1999 ش.
- قونوی، **ترجمه فکوک**، مترجم خواجهی، تهران، انتشارات مولی، 1311 ش.
- قیصری، داود، **شرح فصوص الحکم**، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 7375 ش.
- کاپلستون، فردریک، **تاریخ فلسفه**، مترجم سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران، انتشارات سروش، 7375 ش.
- کربن، هانری، **تخیل خلاق در عرفان ابن‌عربی**، مترجم انشاءالله رحمتی، تهران، نشر جامی، 1990 ش.
- مجلسی، محمدباقر، **بحار الأنوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار**، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ق.
- محقق سبزواری، **شرح المنظومه**، تعلیقه حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب، 1969 ش.
- مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار**، تهران، انتشارات صدرا، 1999 ش.
- میرداماد، محمدباقر، **القبسات**، انتشارات دانشگاه تهران، 7367 ش.
- _____، **جنوات و مواقیت**، تهران، میراث

مکتوب، 1880 ش.

